

اسامی و القاب جالب زنان قجری

۲۳ اسفند ۱۳۹۳ ساعت ۱۷:۵۶

لقب در ایران پیشینه دور و درازی دارد، چنانکه می توان تا دوره هخامنشیان و ساسانیان پیش رفت و از اردشیر درازدست و یزدگرد بزهکار و خسرو نوشیروان یاد کرد.

اما در دوره قاجار بود به تدریج رسم گرفتن القاب رو به افراط نهاد و گروهی نیز به مخالفت برخاستند؛ چرا که هم حکومت در دادن لقب بذل و بخشش داشت و هم مردم در دادن لقب به هم. گاهی لقب گرفتن، برای صاحب آن امتیازهای دیگری هم می آورد همچون گرفتن نشان و حمایل مخصوص. البته مخارجی هم روی دست او می گذاشت. مثلاً در زمان ناصرالدین شاه هرکس که لقب می خواست، پنجاه تا صد دانه پنج هزاری طلا تقدیم خاک پای بندگان اقدس شهریاری می کرد تا ایشان لقبی مرحمت فرمایند. در این میان درباریانی که واسطه لقب گرفتن شده بودند هم به نوایی می رسیدند. اما در این بین لقب گرفتن زنان حال و هوایی دیگر داشت. یکی از سفرنامه نویسان می نویسد: «مردهای ایرانی برای نامگذاری همسرانشان عادت عجیبی دارند که تقریباً در تمام مملکت شایع است. آن ها موقع مخاطب نمودن و یا صحبت از زنانشان آنان را به نام پسر بزرگ خود می نامند مثلاً به جای گفتن زلیخا او را به نام مادر علی صدا می کنند و گاهی هم به همان لفظ خانم اکتفا می نمایند. به طوری که شنیده ام صدراعظم فعلی (میرزا آقاخان نوری) نیز همسرش را که دخترعموی اوست به نام دخترعمویم خطاب می کند.» همچنین سرلایارد در زمان محمدشاه می نویسد: «خاتون جان خانم دختر یکی از خوانین لرستان بود. او یک خانم صاحب مرتبت و متشخص و مآلاً شایسته این همه عزت و احترام بود. محمدتقی خان هیچ گاه او را با نام صدا نمی کرد بلکه همیشه به نام پسر بزرگش، مادر حسینقلی مورد خطاب قرار می گرفت.»

کارلا سرنا نیز می نویسد: «حد اعلای ادب ایجاب می کند که همین طور از وضع دماغ بستگان نیز پرس و جویی بشود به استثنای خانم ها که اصلاً نباید از آن ها اسمی به میان بیاید. در صورت ضرورت هم فقط به عنوان منزل از آنان گفتگو می شود.»

عبدالله مستوفی نیز در کتاب خود در این باره می نویسد: «سلطان که مثلاً در زمان صفویه برای سران سپاه عنوان بود رفته رفته تنزل کرده و در این وقت به اشخاص درجه دوم و سوم یک فوج رسیده بود، سلطانی هم که به دنبال اسم زن ها تا امروز معمول است باز هم برای رقابت با عثمانی ها بوده است که آن ها این لقب را خاص خواهر و مادر سلاطین خود قرار داده بودند. ایرانی ها بدو به زن ها و خواهرهای شاه و کم کم به پایین ترها سلطان گفتند و بالاخره برای نیمه خانم و نیمه خدمتکار این لقب را عنوان

قرار دادند. آخر الامر جنبه نیمه خانمی هم از دارندگان این لقب از بین رفته و به فاطمه سلطان و رقیه سلطان امروز تخصیص یافته است. همین طور خانم و بیگم که در عثمانی به زن سلطان که ملقب به خان بود خانم و به زن های شاهزادگان بیگم می گفتند. همین که پادشاهان ایران لقب خان و بیگ را به رجال درجه اول و دوم درباری دادند زن های آن ها هم طبعاً خانم و بیگم شدند.»

بنفشه حجازی می نویسد طرز گرفتن این القاب خود داستانی دارد که اعتمادالسلطنه در روزنامه خاطرات خود (سال ۱۳۱۲ ق) به آن چنین اشاره می کند: «مجدالدوله یکصد اشرفی داده و لقب ملک ایران برای زنش گرفته است که مرادف ملک جهان همشیره اش زن پسر ولیعهد باشد. کاش بندگان همایون ملتفت می شدند که ملکه ایران می باید زن خود پادشاه باشد آن هم والده ولیعهد و نایب السلطنه پدر زن مجدالدوله ملتفت قباحت این لقب می شد. دامادش مرد دیوانه احمقی است، او چرا قبول کرده است. اگر هم بنا بود لقبی بدهند که شبیه به لقب خواهرش بشود، ملکه زمان ممکن بود بگیرند. اگر چه القاب به اسم بیشتر شبیه است مثل ملکه جهان خانم یا ملکه ایران خانم. کلیاً هم در القاب شأن و وقعی نیست. می ترسم کم کم جسارت مردم به درجه ای برسد که کم کم لقب پادشاه ایران برای خودشان بگیرند.»

ماجرای دیگر اعتمادالسلطنه از این هم جالب تر است: «امشب شب شش دختر تازه شاه است. تفصیل این مولود از این قرار است. مادر این بچه موسوم به قمرتاج خانم و در خانه شاه معروف به زیقوله است. خواهرزاده صاحب سلطان خانم صیغه شاه است. خاله این دختر با التماس و رشوه به عزیزالسلطان و اتباعش خواهرزاده خود را پارسال به شاه داد. شاه فرمودند که حالا که صاحب سلطان به این اصرار می خواهد زیقوله را به من بدهد پس التزام بدهد که هر وقت از من مخارج خواست به جهت این دختر فی الفور مطلقه است و بیرون برود. صاحب سلطان هم قبول نمود. خلاصه شب سیزدهم رمضان گذشته بعد از این که سه چهار ماه بود زیقوله را صیغه کرده بود به التماس و توسط عزیزالسلطان او را شاه بردند. به قدر ده دقیقه خدمت شاه بوده است ازاله بکارت او نموده فی الفور به اتاق خودش می رود و به همین یک دفعه آبستن می شود. شب یکشنبه هفتم ماه دختری زائید. شاه از شدت حیرت فرموده بودند غیر از قدرت نمایی خداوند هیچ تصور نمی شود کرد که به زور زیقوله را به من بدهند در ظرف ده دقیقه من او را درست ندیده آبستن شود و بزاید. باید اسم او را قدرت السلطنه بگذارند. این فرمایش شاه را خاله و دوستانش دست گرفته امشب شب به خیری برپا نمود. امام جمعه اسم او را فاطمه و لقب او را قدرت السلطنه گذاشتند.»

این دو خبر تکلیف ما را با القاب یکسره می کند ولی به هر حال برداشت مردمان از آن متفاوت بوده است. پولاک می نویسد: «عنوانی که به زن محترم می دهند خانم است. زن های درجه دوم را بیگم یا باجی می گویند. عنوان زنان از پایین ترین مرتبه و درجه ضعیفه است. عنوان بی بی به معنی سرکار خانم سابقاً سخت رواج داشته اما فعلاً استعمال ندارد.»

اما نام بردن از زنان در عصر قاجار گویا قباحتی نداشته و بی ادبی تلقی نمی شده است؛ چنانکه ظل السلطان در کتاب خود به اسامی همشیره هایش اشاره می کند:

«اول: فخرالملوک. از من بزرگتر است، شوهر کرده.

همشیره دیگر همین فخرالملوک از زن اول شاه گلین خانم افسرالدوله است و همشیره دیگر از تاج الدوله، مُسماه به عصمت الدوله. همشیره دیگر از والی زاده، دختر والی کردستان، امان الله مرحوم مُسماه به والیه. همشیره دیگر از ندیم السلطنه مُسماه به ضیاء السلطنه. دو همشیره دیگر از خانم شیراز: یکی مُسماه به تومان آغا و دیگری توران آغا ملقب به ملکه ایران. در آن تاریخ با همشیره اعیانی خودم، کسراییل خانم به این تعداد همشیره داشتم.»

منابع:

۱- لیدی شیل، خاطرات، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو، ۱۳۶۲.

۲- کارلاسرنا، سفرنامه، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار، ۱۳۶۲.

۳- اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۸.

۴- پولاک، ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۸.

۵- عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، تهران: زوار، ۱۳۲۱.

۶- میترا مهرآبادی، زن ایرانی به روایت سفرنامه نویسان فرنگی، تهران: آفرینش، ۱۳۷۹

*بنفشه حجازی، تاریخ خانمها، تهران: قصیده سرا، ۱۳۸۸.

منبع تقدس

آدرس مطلب :

<https://www.cafetariikh.com/news/۲۹۸۶۶/سماه-القاب-اسامی>